

بخش اول را در یک مسابقه فوتبال، پیش از بازی، رقبایان قدر نقاط قوت و ضعف همدیگر را تحلیل می کنند که هر دو طرف خوب می دانند چطور حملات یکدیگر را خنثی و بی اثر کنند و، درمقابل، چطور در نقاط ضعف حریف برای خودشان درهایی باز کنند تا به هدف برسند. دلیل عمده چنین وضعیتی این است که معمولاً بازیکنان همیشه وهمیشه به یک روش عمل می کنند و هیچ انعطافی ندارند؛ همه می دانند فلان بازیکن خوب ضربه سری می زند، ولی روی زمین عملکرد خوبی ندارد. کاملاً مشخص است که برای مهار او باید یک بازیکن قد بلند را مأمور کرد و ازطرف دیگر راه هافبک ها را برای ارسال پاس های هوایی سد کرد. همین را می توان به چندین وچند حالت فرضی دیگر هم تعمیم داد، ولی، درهرصورت، سیستم ثابت است و فقط عملکرد تغییر می کند؛ نقاط ضعف وقوت ثابت، و حمله ها و ضد حمله هایی که می تواند در نفوذ یا خنثی کردن کارکرد داشته باشند.

اگر این مثال را بخوایم به زمین ادبیات داستانی ونویسندگی بکشانیم، شاید تنها سایه ای از آن باقی بماند، ولی بازهم به انتقال مفهوم مدنظر امروز کمک می کند. قاعدتا، مغز، از آنجاکه به دلیل ویژگی های نخستینی که در خودش حفظ کرده است عادت به لانه سازی و ایجاد منطقه امن دارد، شخص نویسنده را وادار می کند که معمولاً در محدوده مشخص و کوچکی از تکنیک ها و ترند ها بچرخد. مثلاً، زاویه دید معمولاً یکی است (همینگوی و علاقه اش به سوم شخص، فضاها در حالت خاصی حفظ می شوند) کارور و فضا های آیرتزمانی، مدل جمله بندی در یک سیکل تکراری می افتد (جویس کرول اوتس و زبان ساده و دم دستی اش).



وقتی مغز نویسنده را وادار می کند که در محدوده مشخصی عمل کند، چند اتفاق می افتد؛ اول ازهمه، عباراتی مانند «پرواز خیال» یا «تخیل افسارگسیخته» و موارد مشابه دیگر فقط و فقط شعرهایی تو خالی می شوند. چون دراصل (درحقیقت و درواقعیت) نویسنده به جانوری می ماند که ریسمانی بر گردنش حلقه شده و آن را با میخی فرو رفته در زمین محکم کرده اند. نهایت میدانی که نویسنده می تواند در آن حرکت کند شبیه به دایره ای است که یک پیرگار می کشد و قطر آن دقیقاً به اندازه همان ریسمانی خواهد بود که بر گردن دارد. قاعدتاً، می دانید که در این مثال با کمیت هایی قابل اندازه گیری طرفیم و در دنیای ذهنی مان با پدیده هایی غیرقابل اندازه گیری (یا شاید هم پدیده هایی انتزاعی که اندازه گیری آن ها بسیار پیچیده تر است).

اتفاق دوم این است که تمام داستان های نویسنده شبیه به هم می شوند، به نحوی که مخاطب قبل از خواندن داستان می تواند حدس بزند که قرار است با چه چیزی مواجه شود. سوم اینکه جهان داستانی نویسنده برای شخص خودش تکراری می شود، دیگر خبری از کشف وشهود نخواهد بود و نویسنده از درون پیر می شود. (شاید کوسه های که در «پیرمرد و دریا» آن آره ماهی بزرگ و زیبا را آرام آرام مثلثه می کنند و می خورند نمادی از همین وضعیت باشند.) در این حالت، تنها چیزی که زیننده مغز نویسنده است گلوله ای سربی است که با سرعتی خیره کننده از میان آن عبور کند تا چنین مغز ساکن و مرده و بی کشفی را در دم خاموش کند.

کاملاً مشخص است که در این حالت نویسنده وضع همان بازیکن فوتبالی را پیدا می کند که تمام استراتژی اش از پیش مشخص است و هر حرکتی انجام دهد نه شگفتی به دنبال دارد و نه چیزی غیرقابل پیش بینی ارائه می دهد؛ کتابی باز، نامه ای ازپیش خوانده و تکلیفی کاملاً معلوم.

درمقابل چنین وضعی، چه چیزی قرار دارد؟

بیااید همچنان با مثال بازیکن فوتبال پیش برویم. اگر این بازیکن فرضی هربار تکنیک ها و تاکتیک هایش را عوض کند، چه می شود، برای مثال در یک بازی تمرکزش را روی ارسال های بلند و ضربه های سر بگذارد، در بازی دیگر فقط روی زمین کار کند و با پاس های عمقی دیوار دفاعی را تخریب کند، در بازی دیگر جای گیری نامتعارفی در زمین داشته باشد و بازیکنان حریف را گنج کند؟ چنین عملکردی در این میدان گسترده تکنیکی و تاکتیکی مهارت بالایی می طلبد؛ اشراف زیاد و عمیق فرد به کاری که انجام می دهد و -درنهایت- لجبازی مدام با پدیده لانه سازی مغز؛ یعنی، هرزمان ذهنمان شروع به ساختن یک منطقه امن می کند، با حرکتی قاطع حصارهایش را بشکنیم.

مسلماً، در دنیای ادبیات داستانی قرار نیست با حریفی روبه رو شویم (احداًقل نه به آن شکلی که در فوتبال مطرح است). اما، اگر قرار باشد مخاطب دست نویسنده را بخواند و همیشه یک قدم از او جلوتر باشد، فقط یک معنی دارد، آن هم اینکه جهان داستانی آن نویسنده به انتها رسیده است. پس دو راه چاره برای سالک راه نویسنندگی می ماند؛ اول اینکه اجازه ندهد مغزش در جایی لانه درست کند و دوم اینکه همیشه درحال یادگیری باشد، موختن تکنیک های جدید و ترند هایی که تا به حال امتحانشان نکرده است. برای مثال، دو کتابی که از این نظر حیرت انگیز عمل کرده اند را می توانم نام ببرم؛ اولی، «دشت سوزان» از خوان رولفو بزرگ، و دومی «اگر شبی از شب های زمستان مسافری» از ایتالو کالوینو دوست داشتنی.

این معضل وجه دیگری دارد که همیشه در سایه ایستاده، پنهان و نامحسوس نفس می کشد، و رویارویی با آن از سخت ترین کارهاست.

(ادامه دارد.)

با احترام عمیق به ایتالو کالوینو و آتارش که کلکسیون بی نظیر از تکنیک و مهارت است.

صندوسومین جلسه نقد کتاب حوزه هنری خراسان رضوی به کتاب «روبه زخم» زهرا گریزیا اختصاص داشت. شاعر مشهدی که اولین اثرش به نام «استکانی کنار بعدازظهر» را، که

یک مجموعه غزل بود، در سال ۸۷ منتشر کرد. اگرچه طی این سال ها برخی دیگر از اشعار او هم در چند گزیده شعر به چاپ رسید، دومین اثر مستقل گریزیا، بعد از وقفه ای طولانی، در سال ۱۴۰۲ منتشر شد. «روبه زخم»، که متشکل از اشعار سپید اوست، در عصر هشتمین روز فصل پاییز، در حوزه هنری خراسان رضوی با حضور شاعرانی، از جمله عباس ساعی و مهدی آخرتی، نقد و بررسی شد. آنچه در ادامه آمده گزیده نقد های این شاعران است بر مجموعه تازه گریزیا.

عباس ساعی

احساس مقدم بر عقل

«روبه زخم» از بهترین مجموعه هایی است که تاکنون در حوزه هنری نقد و بررسی شده، مجموعه موفق‌ی از شعر در روزگار ما، که از خواندن آن لذت بردم. صحبتم بیشتر درباره زبان این مجموعه است.

یکی از بزرگ ترین دغدغه های یک شاعر سپید سرا این است که شعر او به دام نثر نیفتد. معمولاً افرادی که با شعر سپید میانه ای ندارند این نوع شعر را به نثر بودن متهم می کنند. در این کتاب اما شاهد این اتفاق نیستم؛ شاعر با زبانی سلامت و شسته رفته شعر گفته است، نه اینکه به نوعی با کلمات بندبازی کرده باشد و مخاطب را فریب داده باشد. شاید تفاوت بارز شعر و نثر را باید در این بدانیم که مخاطب شعر قلب است و غیر شعر عقل؛ درواقع، نثر به نوعی می خواهد ما را اقناع کند. اما شعر می خواهد چیزی را به ما القا کند. در این مجموعه، عمدتاً می بینیم که روی سخن شاعر با این احساس است و با قلب، شاعر سعی می کند احساس را درگیر کند، نه عقل و منطق را. به همین اعتبار، آثار این مجموعه شعر است، اما اگر بخوایم درباره دیگر جنبه های زبانی این اشعار صحبت کنیم، فضا مت زبان است که مهم و مشخص است، نه طنطنه زبان. در کنار این صحبت ها، با یاد اضافه کنم، به شکل مشخص در این مجموعه، قید بسیار کم به کار رفته است؛ شاعر، آگاهانه یا نا آگاهانه، از اینکه بخواهد با قید حرفش را برزد جلوگیری کرده، و ضمناً تعداد صفت ها نیز کم است.

نزار قبانی در شعری [که محسن رضوانی آن را به فارسی برگرداند است] دیربکر وقت حزب... را این چنین خطاب قرار داده است؛ ای آن که نماز صحبت را در میدانی از مین ها می خوانی! / از عرب های این روزگار توقعی جز حرف مفت نداشته باش / توقعی جز نامه های عاشقانه، / به پشت سر نگاه نکن، سرور! ای امام! / زیر ایشست سر چیزی جز چهل و تاریکی نیست / چیزی جز گل و دود / چیزی جز شهر گوتوله ها / جایی که ثروتمند فقیر را قورت می دهد / جایی که بزرگ کوچک را می بلعد / جایی که نظام نظام را می خورد. // ای مسافر قدیمی که بر خارها و دردها قدم می گذاری! /

ترجمان

از مین ها می خوانی! / از عرب های این روزگار توقعی جز حرف مفت نداشته باش / توقعی جز نامه های عاشقانه، / به پشت سر نگاه نکن، سرور! ای امام! / زیر ایشست سر چیزی جز چهل و تاریکی نیست / چیزی جز گل و دود / چیزی جز شهر گوتوله ها / جایی که ثروتمند فقیر را قورت می دهد / جایی که بزرگ کوچک را می بلعد / جایی که نظام نظام را می خورد. // ای مسافر قدیمی که بر خارها و دردها قدم می گذاری! /

گروه فرهنگ و ادبیات | در روزهای گذشته،

تعدادی از مجلات خواندنی و پر مخاطب فرهنگی هنری کشور شماره ای جدید عرضه کردند که آن ها را مرور می کنیم.

یادی از علامه محمد قزوینی

صد و شصت و سومین شماره مجله «بخارا» به یاد علامه محمد قزوینی و با تصویری از او روی جلد منتشر شد.

محمد قزوینی (۱۱۱۱ فروردین ۱۲۵۶ – ۶ خرداد ۱۳۲۸) ادیب، مصحح، مترجم و از پژوهشگران بنام تاریخ و فرهنگ ایران است که آثارش همچون تصحیح «چهارمقاله» نظامی عروضی سمرقندی و «تاریخ جهانگشا» عطا ملک جوینی از او به یادگار مانده است.

سر مقاله این شماره «بخارا» را نصراً - پورجوادی، ذیل عنوان «اصفهان بی زاینده رود می میرد» نوشته است. «چرا نام مادها و هخامنشیان در اوستا و متون پهلوی نیامده است؟» (ژاله آموزگار)، «آذربایجان آذرگشتست» قطران، شاهنامه (حسن انوری) «پرتو قرآن در کلمات سعدی» (سیدمصطفی محقق داماد) و «معنای درست بیت نخست شاهنامه چیست؟» (سجاد ایدنلو) از دیگر مطالب این شماره است.

«بخارا» ی صد و شصت و سوم در ۵۳ صفحه و به بهای ۲۵۰ هزار تومان منتشر شده است.

پرونده ای ویژه درباره برنامه «گل ها»

شماره ۱۴۲ فصلنامه «نگاه نو» با آثاری از

ایستاده، روبه زخم، در سرزمینی تلخ

در آخرین جلسه نقد کتاب حوزه هنری، منتقدان درباره اشعار تازه انتشار یافته زهرا گریزیا سخن گفتند



عکس: چنگیز زبان خجورارا

● مهدی آخرتی

درون نگری و برون نگری از گذرگاه اشعار عاشقانه

جسارت می خواهد در عصر فضای مجازی کتاب چاپ کردن! «روبه زخم» مجموعه خوبی است. اشعار خانم گریزیا از قدیم یک لحن صمیمی داشت. این را بدانیم البته که لحن صمیمی با زبان ساده متفاوت است و نباید این دورا یکی بگیریم. زبانش هم ساده است نسبتاً. اما لحن صمیمی به آهنگ برمی گردد و به کلمات و نوع استفاده از کلمات. این لحن صمیمی مزایایی هم دارد؛ انتقال عاطفه در لحن صمیمی به مراتب بیشتر است. عاطفه از هر دستی، رقت قلب، خشم، کینه و ...

تصاویری که به به ویژه به واسطه مجاز و تشبیه در اشعار ساخته شده است تصاویر خوبی است که نشان می دهد شاعر شاعر یخته ای است. هرچند بخش زیادی از این اشعار متعلق به سال های گذشته است، به هر حال ما کتاب را نقد می کنیم.

همچنین، این اشعار را ازمنظر موسیقایی می توان بررسی کرد. باینکه شعر سپید نیست و تقریباً بینابین شعر سپید و موج نوست، ازمنظر موسیقایی و فرم، غنی است. باینکه از موسیقی بیرونی و کناری خیلی بهره نمی برد -موسیقی بیرونی که طبیعتاً در شعر موج نو استفاده نمی شود-ازمنظر موسیقی معنوی، کتاب کتاب کم ایرادی است. دایره لغات شاعر محدود نبوده، این خودش یک نکته مثبت است.

مضامین عاشقانه غریبان نیست، سانتیمانثال نیست؛ یعنی زهرا گریزیا به مفهوم عاشقانه این گونه نگاه نکرده است که یک عاشقی صرف را بیان کند؛ اکثراً، از درگاه مضامین عاشقانه یا به درون نگری رسیده یا به مفاهیم اجتماعی. معمولاً، وقتی تصاویر عاشقانه زیاد است و اشعار به طرف عاشقی صرف می رود، خیلی سانتیمانثال می شود و تک بعدی. در این مجموعه اما اشعار عاشقانه به سمت و سوی دیگر می رود. تأویل ها و معنا های متعدد با همان دایره تأویل گسترده هم یکی دیگر از نقاط قوت کتاب است.

یک نکته فقط وجود دارد که البته درباره این کتاب و این اثر نیست و درباره همه ما بچه هایی که این سال ها شعر آزاد کار کرده ایم تقریباً مصداق داشته یک عده کم کم از آن داستان بیرون آمدم و یک عده نه. شعر خانم گریزیا، مثل شعر خیلی از، تحت تأثیر شعر ترجمه است. چیزی که از شمس لنگرودی شروع می شود، رضا پروسان در نسل قبل از ما آن را ادامه می دهد و بعد هم به وسیله اشعار دیگر ادامه پیدا می کند.

علاوه بر این نکات، برش های عالی و جذاب زیادی در اشعار وجود دارد. بیشتر واژه هایی که گریزیا به کار گرفته واژه های ذات است، واژه هایی که می توان آن ها را لمس کرد. تا شاعر مفاهیم و احساسات خود را، که از جنس انتزاعیات است - با کمک آن ها معنا کند. او به نوعی از زبان استفاده کرده تا مفاهیم را حسی کند و عینیت ببخشد، ویژگی ممتازی که نمونه های فراوان دارد.

یکی دیگر از ویژگی های زبانی این مجموعه، برخلاف دیگر مجموعه ها، این است که جمله های اسمی کمتری در آن دیده می شود و بیشتر فعلی اند؛ اتفاقی که باعث تحرک زبان می شود و مجموعه را پویا می کند. چشم هایی که در انحصار شاعر است کشف های بسیاری را ایجاد کرده است.

مصراع بندی های اشعار هم کاملاً طبیعی است. برخی شاعران این دریاف هنری را ندارند که مصراع ها باید کجا تمام شود. امر آموزش دادنی ای هم نیست این اتفاق؛ تا حد زیادی، به تجربه شاعرانه و زندگی کردن با شعر و - بیشتر از همه - به جنم شعری بستگی دارد، و درواقع به همان موهبت خدادادی در لحظه های ناب سرایش، مصراع بندی در این اشعار اصلاً ازارد هنده نیست و کاملاً طبیعی و دور از تصنع اتفاق افتاده است.

گریزیا، همچنین، از تکنیک شعر- نقاشی چند مرتبه در اشعار خود استفاده کرده است که قابل تحسین است؛ به عنوان مثال، وقتی شاعر می گوید: «جاده سهم کوچک من بود / از بریدگی / تا پرت ...گاهی در خودم»، به نوعی، برنگاه با این نقطه ها در ذهن آدم تجسم پیدا می کند.

اعتراض هایی که شکل فرهنگی به خود گرفته است

در اشعار او، همچنین، اعتراض هایی را می بینیم که شکل فرهنگی به خود گرفته است. شاید یکی از ریشه های این نا ملیامت برگردیده نابرابری حقوق زن و مرد (در جامعه ما، نابرابری ای که وجود دارد و نمی توان آن را کتمان کرد؛ ریشه ها را نمی توان کتمان کرد. زن در جامعه ما حقوقش آن طور که باید رعایت نشده، و یکی از دغدغه های بزرگ شاعر همین است. در

تمام این اعتراض ها و ناراضی ها، آن «زن» حضور دارد. هرچند شاعر خانم است و باید این گونه باشد، این زن بودن در آن بسیار پررنگ است. نکته دیگر این است که در این مجموعه زن بیشتر در هیبت مادر و بعد معشوقه ظاهر شده است. بحث تمایز جنسیتی هم در این اشعار وجود دارد، نگاه مادرانه ای که از عهده یک مرد خارج است و این جنبه مادرانگی زن در مجموعه بسیار پررنگ است.

ای کسی که مثل ستاره می درخشی و مثل شمشیر می تابی! / اگر تونبودی، ماهنوز هم مشغول پرستیدن می بت ها بودیم / اگر تونبودی، ما هنوز و آشکارا مشغول دود کردن حبشیش رؤیا ها بودیم، / اجازه بده شمشیر را در سنان تبوسیم / اجازه بده گرد و غبار کفش هایت را برای تبرک - جمع کنیم، / ای سید پیشوا! اگر نیامده بودی / ما در برابر فرمانده عبری مانند گوسفند ذبح شده بودیم، // تاریخ روزی از روستایی کوچک در میان روستاهای جنوب / به نام «معرکه» یاد خواهد کرد / روستایی که با سینه اش از شرافت زمین و کرامت عربی دفاع کرد / در حالی که در اطراف آن قبیله هایی بزدل / و امتی فروپاشیده بودند، // پرشنش آغازین از دریای صیدا شروع می شود / از دریای صیدا که

«ای آن که نماز صبحت را در میدانی از مین ها می خوانی!»

شعری که نزار قبانی برای سید حسن نصر... سرود

قومی / در روزگاری که دزدان و تاجران / مشغول فرارند و / کلمات برای فروش و اجاره آگهی شده اند. / / تنها تو باقی مانده ای / که بر خارها و شیشه هاقدم بگذاری / در روزگاری که برادران گرامی / روی تخم هایشان مانند مرغ خوابیده اند / و مانند مرغ از جنگ فرار می کنند. / ای سرور من! / در این شهرهای نمکی که طاعون و غبار آن ها را فرا گرفته است / در این شهرهای مرگ که از باران می ترسند / تنها تو باقی مانده ای / تویی که هنوز در زندگی ما نخل، انگور، و ماه می کاری / تنها تو باقی مانده ای / تنها تو / تنها تو، پس دروازه روزهای روشن را به روی ما باز کن!

منبع: میدان آزادی (با تلخیص)

مرور شماره های تازه چند مجله فرهنگی هنری

ضیافت موسیقی و ادبیات

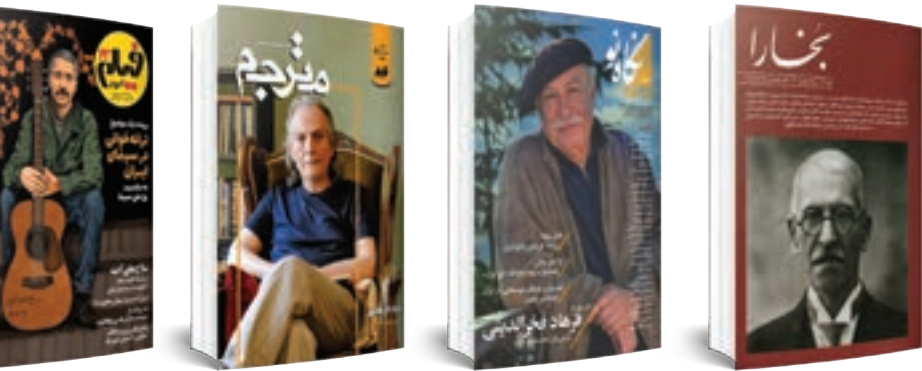
اختصاص دارد و به همین مناسبت طرحی از فرهاد مهارد، خواننده فقید، نیز روی جلد این شماره آمده است. در پرونده این شماره مطالب متنوعی آمده است که از آن جمله اند «آوازه های خواب و بیداری (به مناسبت روز ملی سینما)، «از سپهر صدا تا خاموشی رؤیا؛ خواننده و ترانه در چند دهه اول»، «از نمداد ابتدال تا کمک به ارتقای سینما؛ ترانه در روایت فیلم ها»، «رازی فراموش شده به نام ماندگاری: نگاهی به ترانه در تیتراژ چند سریال پرتفر دار».

در بخش «نقد فیلم» این شماره ما هنامه آثاری همچون «ساعت ۶ صبح»، «خانه شیشه ای»، «ملاقات با جادوگر» و «سگ سیاه» نقد و بررسی شده اند. بررسی تطبیقی سه اقتباس سینمایی از رمان «مرشد و مارگريتا»، مهم ترین و شناخته شده ترین اثر میخائیل بولگاکف، نیز در همین بخش آمده است.

«سلاح های آخته: خشونت در سینمای ایران» عنوان پرونده دیگری است که در این شماره مندرج است.

حرف های مایکل لاکشین، کارگردان فیلم «مرشد و مارگريتا» (۲۰۲۳)، در بخش «گفت و گو» آمده است. «تاریخ سینما»، «کتاب»، «نوستالژی» و «خاطره و درگذشتگان» هم از دیگر بخش های این مجله سینمایی هستند.

شماره چهل و سوم «فیلم امروز» در ۱۲۲ صفحه و به بهای ۲۰۰ هزار تومان منتشر شده است.



یک فنجان قهوه با افلاطون» (رحمان افشاری) آمده است.

«از اشتقاق سوا یک» (محمود حدادی) ترجمه، عرصه تقابل زبان ها» (سمیه دل زنده رودی)، «ترجمه ادبی به روایت مترجمان ادبی» (پیل هانند) و «هنر واژه گزینی سروش حبیبی در ترجمه جنگ و صلح» (احمد آفتابی ثانی) مطالبی است که ذیل بخش «ترجمه ادبی» این مجله آمده است.

«تاریخ ترجمه»، «آموزش ترجمه و ویرایش»، «گنجینه زبان فارسی» و «اخبار و طنز» دیگر بخش های این شماره است.

هشتاد و ششمین شماره فصلنامه «مترجم» به بهای ۱۰۰ هزار تومان عرضه شده است.

● فرهاد، صدای سینمای ایران
پرونده چهل و سومین شماره مجله «فیلم امروز» به ترانه خوانی در سینمای ایران

● گفت و گو هایی با چند مترجم

هشتاد و ششمین شماره فصلنامه «مترجم» که در مشهد منتشر می شود با تصویری از مراد فرهاد پور بر جلد چاپ شد. این شماره با مقاله ای از علی خزاعی فر، سردبیر و مدیر مسئول این نشریه، با عنوان ملی ایران پخش می شد. پرداخته است، در بخش «نقد و نظر» مطالبی با عنوان «ترامپسیسم: سنگی بر آبنگینه دموکراسی» (مصطفی ملکیان)، «اسماعیل کاداره؛ وجدان ادبی آلبانی» (علیرضا آبیژ) و «نقدی نظام برده داری با حکایت ترجمه می کنم» و «ترجمه آثار کلاسیک ادبی،» در این شماره منتشر شده است.

در بخش «نقد ترجمه» نیز دو مطلب با عناوین «ملاک موفقیت ترجمه ادبی ارزش زیباشناختی آن است» (علی خزاعی فر و

ماریو بارگاس یوسا، مصطفی ملکیان، آبتین گلکار، جلال سرفراز، ناتالیا تالستایا و ... منتشر شد.

گفت و گوی اصلی این شماره با فرهاد فخرالدینی، موسیقی دان، آهنگ ساز و رهبر ارکستر، است. این مجله در «بخش ویژه» نیز به برنامه «گل ها» یک برنامه موسیقی ایرانی که به مدت ۲۳ سال، از ۱۳۳۵ تا ۱۳۵۷، از رادیو ملی ایران پخش می شد، پرداخته است. در بخش «نقد و نظر» مطالبی با عنوان «ترامپسیسم: سنگی بر آبنگینه دموکراسی» (مصطفی ملکیان)، «اسماعیل کاداره؛ وجدان ادبی آلبانی» (علیرضا آبیژ) و «نقدی نظام برده داری با حکایت زنی تنها» (امیر عطا جولایی) آمده است.

مقاله، شعر و داستان و کتاب، و کاریکاتور از دیگر بخش های این شماره هستند.

صد و چهل و دومین شماره «نگاه نو» در